

طبقه ی کارگر و انقلاب دوم چین



الیزابت میوارد

فهرست

داستان آخرین باری که طبقه ی کارگر قدرت را به دست گرفت
بورژواهای ناسیونالیست
انقلاب اول
بنیاتگذاری حزب کمونیست چین
نخستین جنبش کارگری
سازماندهی مجدد حزب بورژوا- ناسیونال (کومینتانگ)
حوادث سال ۱۹۲۵
لشگرکشی شمالی
شنگایی سال ۱۹۲۷

ترجمه: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

طبقه‌ی کارگر و انقلاب دوم چین

داستان آخرین باری که طبقه‌ی کارگر قدرت را به دست گرفت

تا قبل از سال ۱۹۸۹، جنبش کارگری چین ۶۰ سالی بود که سرکوب شده بود. اما در طول دهه ۱۹۲۰ مبارزات قهرمانانه‌ای داشت که درس‌هایی غنی برای امروز به جای گذاشت. برای شروع نگاهی می‌اندازیم به چگونگی شکل گرفتن طبقه‌ی کارگر در چین و آمیختن‌اش با بورژوازی ملی و دلیل شکست آن، در نوشتار الیزابت میل. تاریخ انقلاب دوم چین می‌باید از آن‌جا بررسی شود که نشان می‌دهد که این کشور، با داشتن ۲۰۰۰ سال تاریخ امپراطوری بسته‌اش، در آغاز قرن بیستم در چه وضعیتی قرار داشت.

در آغاز قرن بیستم چین از نظر سیاسی و اقتصادی رابطه بسیار ناچیزی با کشورهای غربی داشت. درصد بسیار بالایی از جمعیت کشور را دهقانان آن تشکیل می‌دادند. در دهه ۱۹۲۰ هنوز ۹۰٪ مردم در دهات بسر می‌بردند و تنها ۶٪ جمعیت کشور ساکن شهرهای بزرگ با بیش از ۵۰ هزار نفر جمعیت بودند. جمعیت پرولتاریای شهری بسیار قلیل بود و آن‌ها عمدتاً در "شنگایی" با ۳۰۰ هزار کارگر که ۲۰٪ نیروی کار را تشکیل می‌دادند، تمرکز یافته بود و این حالی بود که پرولتاریای چین در کل کشور تنها ۵٪

جمعیت را دربر می‌گرفت. پرولتاریای شهری هم چنین در "کاتون" و هنگ کنگ ۲۰۰ هزار نفر و در "ووهان" و اطراف آن به ۱۰۰ هزار نفر می‌رسید. حدود نیمی از این نیروی پرولتری (۴۴٪) برای شرکت‌های خارجی که در این شهرها سرمایه‌گذاری کرده بودند، کار می‌کردند.

تا سال ۱۹۱۲ کشور تحت سلطه امپراطور و شبکه‌ای از خدمه شیطانی اش قرار داشت. اضافه بر این و صرف نظر از صنایع جدید با سرمایه‌های خارجی، مثل تولید و توزیع کالا کاملاً سانترالیزه شده بود و از نیروی کار عمومی گسترده‌ای بهره می‌جست (بخصوص در زمینه‌ی آبیاری و کشاورزی) و پخش مواد غذایی در دوران قحطی. صنایع دستی بیش‌تر به دست دهقانان ساخته شده و کم‌تر با استفاده از ماشین‌آلات صنعتی صورت می‌گرفت. دخالت خارجی با آوردن کالاهای ماشینی و ارزان، تعادل اقتصادی کشور را به هم زده و سازماندهی مرکزی آن را نیز از بین برد.

صنایع عمدتاً در تصاحب خارجیان و تحت سیاست "امتیازاتی" آن‌ها بود و این امر باعث می‌شد که آن‌ها بر شهرهای بزرگ و بندری قدرت داشته باشند. درست مانند آن‌که سرسلاح را به طرف مغز این کشور کج کرده و آن را مجبور به تبادلات تجاری کنند. قوانین مالیات بر کالاهایی که از طرف این شرکت‌های خارجی بر چین تحمیل می‌شد، مانع آن می‌گردید که کشور بتواند زیربنای صنعتی خود را پایه‌ریزی کند.

چین را هرج و مرج دربر گرفته و اختلاف طبقاتی کاملاً مشخص بود. مایحتاج اولیه و ضروری مردم تأمین نمی‌شد و خداوندگان جنگ‌های محلی با استفاده از نیروی عظیم پلیس و ارتش، دهقانان را به وضع فجیعی استثمار می‌کردند. در آن زمان، "سون‌یات سن" در جنوب چین حکومت می‌کرد و

این خداوندگان جنگ های محلی در مناطق مختلف شمال و شهرهای کلیدی ای هم چون «شانگهای» تحت کنترل کامل خارجیان قرار داشتند.

چین با دستور متفقین بالاجبار وارد جنگ جهانی اول شد. متفقین از این طریق می توانستند جلوی امتیازات و کشتیرانی آلمان را در آب های چین بگیرند. کوشش متفقین برای واگذاری این امتیازات به ژاپن که این "حق" را از طریق قرارداد ورسای بدست آورده بود - در پایان جنگ جرقه اعتراضات گسترده ای را در سال ۱۹۱۹ زد که به "جنبش ۹ مه" معروف است. "چن تو- شیو" که یکی از استادان دانشگاه پکینگ بود، عامل ایجاد تظاهرات ۵۰۰۰ نفری دانشجویان گردید. این حرکت گسترش یافته و ۱۰۰ هزار نفر را از ۱۶ استان جلب خود نمود. در نتیجه آن دولت چین از امضای قرارداد تحمیلی ورسای خودداری کرد. جنبش ۴ ماهه نشان داد که ناسیونالیزم تنها خاص افراد تحصیلکرده ای هم چون "چن" و "سون" نبود، بلکه ابعاد وسیعی از توده ی مردم را دربر می گرفت.

اضافه بر موج ضدامپریالیستی حاکم، روشنفکران از میلیتاریزم خداوندگان جنگ های محلی بشدت تنفر داشتند. این خداوندگان جنگ های محلی از نظر مالی وابسته به قدرت های خارجی بودند و از امتیازات پلیس خارجی بهره مند می گشتند و از آن ها به عنوان پناهگاه در مقابل مبارزات هموطنان خود استفاده می کردند.

قدرت های امپریالیستی در چین هرج و مرج ایجاد نموده و مردم را از هم جدا کرده و خواهان حفظ این وضعیت بودند. قدرت های امپریالیستی مختلف هر کدام خدایان جنگ های محلی خود را حمایت کرده و از آن ها برای حمله به "سون یات سن" استفاده نمودند. "سون" با برنامه ی دموکراتیک خود به

آمریکا برای کسب حمایت روی آورد، ولی آمریکا همچون سایر قدرت‌های امپریالیستی، چین را تنها برای بازاری می‌خواست. یک چین متحد خصوصاً با برنامه‌ی دموکراتیک و ضدامپریالیستی و ضد میلیتاریستی "سون" نهایتاً سبب بیرون راندن قدرت‌های خارجی می‌شد و این به معنی پس گرفتن سرزمین‌هایی مانند هنگ کنگ از قدرت‌های بزرگ بود.

دموکراسی مدل غربی "سون" تحت این شرایط شکست خورد و او حتی به عقاید خود نیز پشت کرد و به سازماندهی مجدد نیروهای ملی (یعنی ایجاد دیکتاتوری) پرداخت و تنها یک حامی در جهان برخوردار بود: روسیه. دولت نلین که به هیچ وجه قصد استثمار چین را نداشت. حاضر شد حتی سرزمین‌هایی را که روسیه در زمان تزار از چین گرفته بود، به چین بازگرداند، با وجود این که "سون یات سن" خود طرفدار کمونیسم برای چین نبود، ولی مایل بود که با شوروی به توافقاتی برسد.

بورژواهای ناسیونالیست

در نتیجه هرج و مرج اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موجود در چین (آن زمان)، تمایلی برای ایجاد تغییر پدید آمد. جنبش‌های موجود در اپوزیسیون، با کمک روسیه و "بین الملل کمونیستی" به دو جریان عمده تقسیم شدند: یکی جریان ناسیونالیستی و دیگری کمونیستی. جریان ناسیونالیستی به رهبری "سون یات سن" و سپس "چیانگ کایچک" خواهان اتحاد مجدد کل کشور و پایان دادن به سلطه قدرت‌های امپریالیستی بر چین و احیای زیربنای سیاسی غربی در چین بود.

در اواخر دهه ۱۹۲۰، همه ی این خواسته ها از بین رفته و تنها آرزوی اتحاد نظامی سراسری در چین باقی مانده و دموکراسی مورد نظر از پا در آمده و هم چون طعمه ای به دامن فساد و تباهی در افتاده بود. تجارت تریاک (که به وسیله ی بریتانیا در قرن نوزدهم بر چین تحمیل شده بود) شیره ی تمام ثروت کشور را (که نقره بود) دوشید و چین مجبور شد که وام های سنگین، برای تجارتي که در اصل خواهان آن نبود، از غرب طلب نماید.

زندگی اکثریت دهقانان کشور به سختی می گذشت؛ آمار سال ۱۹۲۷ نشان داد که نیمی از دهقانان چین در آن زمان، محل زندگی خود را با خانواده دهقانان دیگر شریکی استفاده می کردند و یا اگر محل را در اختیار خود داشتند، بیش از نیمی از محصولشان بابت پرداخت کرایه محل می رفت و یا این کارگران کشاورزی بودند که ساعات نامنظم و کارهای بی ثبات داشتند. اما علیرغم همه ی این ها، ملاکین تحت کنترل دولت قرار داشتند. شورش های دوره ای دهقانان که به بررسی دولت از اوضاع انجامید، از سوء استفاده بی حد ملاکین جلوگیری کرده و با مرکزیت بخشیدن به پخش مواد غذایی از قحطی دوره ای مواد غذایی جلوگیری به عمل می آورد.

هیچ کس اما این قدرت را نداشت که از استثمار کارگران چینی در کارخانجاتی که صاحبان خارجی داشت، جلوگیری نماید و سودی که از این کارخانجات حاصل می شد نیز مستقیماً از چین خارج می گردید و هیچ استفاده ای برای مردم آن کشور نداشت. بین سال های ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۵، اختلاف بین میزان صادرات و واردات این کشور به ۱۷۵ میلیون پوند می رسید و چین برای خرید آهن و فولاد از اروپا بالاجبار می بایست وام

می گرفت و در سال ۱۸۹۴، ژاپن کوشید تا چین را به خاک خود ملحق کند، اما روسیه جلوی این حرکت را گرفت. با این وجود، یک "قرارداد" بندری که در آن "گرامت"ی برابر ۳۴/۵ میلیون پوند به ژاپن می بایستی پرداخت می گردید، بسته شد. به این منظور بانک‌های انگلیسی و دیگر کشورهای اروپا وامی برابر ۴۸ میلیون پوند به چین دادند تا بتواند این غرامت را بپردازد! بازپرداخت این وام قرار بود از طریق مالیاتی که از دهقانان گرفته می شد، تأمین گردد. این مالیات‌ها بار زندگی را بر دوش این مردم هر چه سنگین تر می کرد.

برای بنادر غربی، چین یک بازار تجارت بود و وجود امپراطوری حاکم آن منوط به موقعیت نظام سرمایه داری در غرب بود. اقتصاد آن نظام استبدادی آسیایی اگرچه عقب افتاده بود، اما در گذشته لاقط دخل و خرجش با هم همخوانی داشت و طراز بود. اکنون از هم پاشیده شده بود و ملت استثمار شده با دستمزدی ناچیز برای خارجیان کار می کرد و بعد با پرداخت مالیات‌های سنگین وام همان خارجیان را نیز می پرداخت. با همه‌ی این‌ها، همین استثمار و تجمع کارگران در اماکن صنعتی بود که در واقع تخم انقلاب را در آن کشور کاشت.

انقلاب اول

دودمان "مانچو" در اواخر قرن نوزدهم برچیده شده و در سال ۱۹۱۲ جای خود را به جمهوری ای به رهبری "سون یات سن" بخشید. سون هم چون اغلب تحصیلکرده‌های چین تحصیلات خود را در خارج از کشور کرده بود. او خواهان آوردن چین به قرن بیستم بود و برای این منظور می‌خواست از

ساختارهای عقیدتی و سیاسی غربی پیروی کند. او کلاً یک میانه‌رو، دموکرات و ملی‌گرا بود که سلطه‌ی خارجی را بر چین نمی‌توانست ببیند. همپای او، "یوان شیه - کای" رئیس سابق فرماندهی ارتش سلطنتی بود که با جمهوریخواهان، به منظور کسب مقام "اولین رئیس جمهور کشور" معامله کرده بود و از آن جایی که او یک قدرت واقعی بشمار می‌آمد، این مقام نیز به او واگذار گردید.

مجلس این جمهوری به فساد و تباهی بسیار کشیده شده بود و اعضای آن تماماً یک مشغله ذهنی داشتند و آن پُرکردن جیب‌های خود بود. یوان به زودی چهره‌ی واقعی خود را نشان داد: ایجاد امپراطوری دیگری که این بار خود او در رأسش باشد. اما یوان با توجه به زیر پا گذاشتن قانون اساسی‌ای که جمهوریخواهان تهیه کرده بودند، نمی‌توانست چنین امپراطوری‌ای را بوجود آورده و حفظ کند. در این شرایط، نظامیان دیگری از اطراف و اکناف چین، موقعیت را مناسب اپوزیسیون آماده دیدند. البته این افراد هر کدام از دست‌نشانندگان قدرت‌های خارجی مختلف بودند و قدرت‌های خارجی نیز در این دوران از سیاست "تفرقه انداز و حکومت کن" بهره می‌جستند.

تحت چنین شرایطی و در سال ۱۹۲۱، یک حزب کمونیستی کوچک به رهبری "چن تو-سیو" که بنیانگذار جنبش ۴ ماه مه بود، از روشنفکران کشور ایجاد گردید.

این گروه کوچک از روشنفکران، در ظرف چند سال تبدیل به یک جنبش کارگری قدرتمند گردید و اهداف آن این بود که یک انقلاب ملی دموکراتیک نموده و "طبقه‌ی کارگر را سازماندهی، زمینه را برای دیکتاتوری کارگری و دهقانی آماده، مالکیت خصوصی را برچیده و تدریجاً به سوی یک جامعه‌ی

کمونیستی" سوق یابد. علاوه بر این‌ها، "حزب کمونیست چین" چند هدف دیگر را نیز دنبال می‌کرد. از جمله "از میان برداشتن باند ارتش و برقراری آرامش داخلی... برچیدن ستم وارد از جانب امپریالیزم جهانی و استقلال کامل ملت چین [که شامل حق خودمختاری برای اقلیت‌های ملی چین، مانند تبت، می‌گردید]... قوانین حامی کارگران، دهقانان و زنان..." (اقتباس از ماتیفست کنگره‌ی ملی دوم، ژوئیه ۱۹۲۲).

لذا برخی از اهداف در این جا بین ملی‌گرایان و کمونیست‌ها مشترک گردید و زمینه را برای کار مشترک زیر نظر "بین‌الملل کمونیستی" آماده نمود.

آینده‌ی روسیه‌ی کارگری بعد از انقلاب خواهی‌خواهی به برچیده شدن نظام سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا وابسته بود. لنین و تروتسکی نیز بر این تأکید داشتند که اتحاد جماهیر شوروی نوپا نیاز به انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را دارد. البته این گونه انقلابات می‌بایستی به دست کارگران آن کشورها به انجام می‌رسید. بین‌الملل سوم (کمینترن) نیز برای همین به وجود آمد تا احزاب انقلابی آن کشورها را حمایت و یاری کند و در عین حال در خط مشی سیاسی نظام‌های انقلابی نوپا رهنما باشد.

دومین کنگره‌ی بین‌الملل که در سال ۱۹۲۰ در پتروگراد برگزار گردید، خطاب به کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره و به منظور گسترش انقلاب در کشورهای غربی بود. لنین در آن جا ابراز داشت که اگر بریتانیا بازار خود را در چین، آفریقا و هند از دست بدهد، نظام حاکم در بریتانیا سرنگون خواهد شد، زیرا که نظام سرمایه‌داری با کشیدن شیریه‌ی مردم کشورهای مستعمره و بردن سودهای کلان از آن طریق است که می‌تواند طبقه‌ی کارگر کشور خود

را آرام نگه دارد. با بسته شدن در بازار کشورهای مستعمره به روی نظام سرمایه داری است که این نظام مجبور می شود فشار را بر طبقه ی کارگر خود وارد آورده و نهایتاً خود را سرنگون کند.

نخستین وظیفه ی احزاب کارگری کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بنابر این، این بود که امپریالیزم را از کشور خود بیرون برانند. تزه های کنگره ی دوم به نام "مسائل ملی و مستعمراتی" در رابطه با همین امر تحریر گردید. این تزه ها البته به مسائل عمیق تری نیز پرداخته و به جوانب مختلف انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مستعمره نیز می پردازد. از جمله به روابط پروتاریا با احزاب کارگری و دهقانان. در این تزه ها ماهیت انقلابات ضد امپریالیستی ناسیونالیستی عموماً به ماهیتی شبیه به انقلابات بورژوایی در دموکراسی های غربی تشبیه شده و در نتیجه نقش حزب کارگری نیز شبیه نقش نیروهای ناسیونالیست انقلابی ارزیابی گردیده است؛ با این تفاوت که در آن استقلال طبقاتی محفوظ می ماند. اگر چه ملی گرایان، انقلابیوی بر علیه امپریالیزم می باشند، اما ماهیتی ضد انقلابی برای طبقه ی کارگر دارند. لذا این وظیفه ی کمونیست ها است که هرگونه ابهامی را از ماهیت ملی گرایان و انقلابات ناسیونالیستی برچیده و از غرق شدن احزاب کمونیستی در مبارزات ملی گرایانه جلوگیری نمایند. بنابر این، "اگرچه ممکن است که بین الملل کمونیستی به طور موقت با جریانات بورژوا-دموکرات کشورهای مستعمره و عقب افتاده متحد شود، ولی نمی تواند در آن ها تنیده شده و از این طریق جلوی جنبش های کارگری این کشورها را هر چند هم که ابتدایی باشد، بگیرد."

در این تزاها دو گروه انقلابی اصلی مشخص گردیده شده: یکی دهقانی - کارگری که توده‌های تحت خفقان را تشکیل می‌دهند، دیگری قشر متوسط تحصیلکرده که ماده‌ی مستعد "روح شورشی" است. "سلطه‌ی خارجی (بر ابعاد مختلف اقتصادی و اجتماعی) مانع از رشد آزاد نیروهای اجتماعی گردیده و لذا متلاشی کردن و از بین بردن آن، اولین قدم در راه انقلاب، برای کشورهای مستعمره به شمار می‌آید. بنابر این، قدم در راه سرنگونی قدرت‌های خارجی در این کشورها، الزاماً به معنای پذیرفتن ارزش‌های بورژوازی ملی آن‌ها نیست، بلکه گشایشی است در راه به ثمر رساندن جنبش‌های کارگری."

بنابر این، "مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه در این مقطع تشکیل احزاب کمونیستی است که قادر باشد کارگران و دهقانان را سازماندهی کرده و به سوی انقلاب رهبری کند... این گونه احزاب می‌بایستی با بورژوازی ملی همکاری کند. اما همواره بر علیه... کنترل آن‌ها مبارزه و در جهت رشد آگاهی طبقاتی توده‌های کارگر در این مستعمرات کمک نماید."

و بالاخره این تزاها با ملاحظاتی در رابطه با انقلاب مداوم نوشته شده است. مسأله بر سر این نیست که آیا ابتدا باید یک "مرحله" سرمایه‌داری را گذراند و سپس انقلاب کرد یا نه، بلکه مسأله بر سر رهبری جنبش‌های انقلابی است. "قدرت واقعی جنبش آزادی بخش در مستعمرات، دیگر صرفاً نهفته در دموکراسی بورژوازی ملی نیست. در اغلب مستعمرات نقداً احزاب انقلابی سازماندهی شده وجود دارند که می‌کوشند تا با توده‌های کارگر رابطه ایجاد کنند. رابطه‌ی "بین‌الملل کمونیستی" با جنبش انقلابی در مستعمرات، می‌باید از طریق این احزاب و گروه‌ها به وجود آید، زیرا که آن‌ها پیشروی کارگری

طبقه‌ی کارگر کشور خود هستند. امروزه آن‌ها جریان‌ات کوچکی هستند، اما حامل اهداف توده‌ها می‌باشند و در نتیجه، توده‌ها آن‌ها را تا به ثمر رساندن انقلاب همراهی خواهند کرد. احزاب کمونیست کشورهای مختلف امپریالیستی می‌باید به طور عمومی در پیوند با این احزاب کارگری در مستعمرات کار کرده و آن‌ها را از نظر روحی و مادی حمایت و تأمین کنند.

"انقلاباتی که در مستعمرات به وقوع می‌پیوندند، الزاماً در مراحل اول انقلابات کمونیستی نیستند. اما اگر موقعیت چنین باشد که رهبری این انقلابات در دست پیشروی کارگری کمونیست قرار گیرد، توده‌های انقلابی به گمراهی کشیده نشده و در عوض به موفقیت‌های بزرگی در دوره‌های پیشرفت در زمینه‌های تجربی انقلاب، دست می‌یابند. در حقیقت، این اشتباه بزرگی خواهد بود، چنان‌چه برای رفع مسائل ارضی در کشورهای آسیایی، بخواهیم از اصول کمونیستی خالص استفاده کنیم. در مراحل ابتدایی انقلاب در این کشورها، برنامه‌ای باید داشت که شامل رفورم‌های خرده بورژوازی، مانند تقسیم اراضی هم باشد. اما این باز به این معنی نیست که رهبری انقلابی از این طریق تسلیم بورژوازی‌های دموکرات گردد. برعکس، احزاب کارگری باید با تبلیغات شدید و سیستماتیک نظرات شورایی، امکان ایجاد شوراهای کارگری و دهقانی را مهیا سازند. این شوراها در نهایت با جمهوری‌های شورایی همکاری نموده و بالاخره وسیله‌ی سرنگونی نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی خواهند شد.

اما حقیقت این است که رهبری انقلاب تسلیم بورژوازی‌های دموکرات‌ها گردید. زمانی که استالین به قدرت رسید، این خط مشی سیاسی که می‌توانست یک جبهه‌ی متحد را در ضمن حفظ "استقلال" مهیا سازد، برای حزب کمونیست،

تبدیل به اصولی برای اوراق بایگانی شده گشت، با وجود این که در آن زمان موقعیت چین تغییر کرده و به این همکاری و اتحاد نیاز داشت. توافق هایی که در جبهه متحد با "سون یات -سن" برای حفظ مواضع سون صورت پذیرفت، در جهت درستی بودند. حزب کمونیست چین نیروی کوچکی بود، اما اوضاع تغییر کرد و این تغییر به سرعت انجام گرفت.

بنیانگذاری حزب کمونیست چین

حزب کمونیست چین بطور رسمی در سال ۱۹۲۱ با کمک و حمایت کمینترن بنیان گذاشته شد. بحث های نماینده ی کمینترن "وینتسکی" با فعالان چپ و روشنفکران در رهبری از سال ۱۹۲۰ در پکنیک زمانی که آن ها "چن تو -سیو" را ملاقات کردند، آغاز گردید. چن تو-سیو در آن زمان، نشریه ی مارکسیستی "جوانان نو" را منتشر می کرد. وضعیت سیاسی در تلاطمی شدید قرار داشت، بخصوص که تعداد آنارشیست ها و ناسیونالیست ها به مراتب بیش تر از مارکسیست ها بود. وینتسکی پیشنهاد تشکیل حزب کمونیست را برای سازماندهی مارکسیست ها و تهییج در زمینه ی تبلیغات مارکسیستی و پخش اطلاعات را در باره ی انقلاب شوروی داد.

در ماه مه ۱۹۲۰، یک کمیته ی مرکزی موقت تأسیس گردید و در ماه اوت آن سال بر سر این که ظرف ۱۲ ماه به یک حزب رسمی تبدیل شود، توافق گردید. از وظایف اولیه ی گروه یکی ساختن سازمان و دیگری تبلیغات هر چه بیش تر بود. نشریه ی تازه ای به نام "کمونیست" در کنار نشریات دیگری برای جنبش کارگران، جوانان و زنان بیرون داده شد. علاوه بر این، اتحادیه ی جوانان سوسیالیست به دست "چن تو-سیو" و "چن تالی" شکل گرفت.

فعالیت در سایر شهرهای اصلی پخش شد و در گروه‌های کوچکی در پکینگ، شنگایی، ووهان، چنگ‌شا، کانتون و تسینن ایجاد گشته و بالاخره در فوریه‌ی سال ۱۹۲۱، گروه دیگری در پاریس تأسیس گردید.

از ابتدا، کمونیست‌ها به طرف طبقه‌ی کارگر سمت‌گیری کردند (این در حالی بود که چن با کارگران صنعتی مترقی شانگایی ارتباطاتی داشت). در اکتبر سال ۱۹۲۰، حزب کمونیست چین اولین اتحادیه‌ی کارگری صنعتی خود را به نام «اتحادیه‌ی کارگران مکاتیک شنگایی» سازماندهی نمود. در ژانویه ۱۹۲۱، کمونیست‌ها کمیته‌ی جنبش کارگران را در شانگایی تأسیس کرده و آموزشگاه کارگری به راه انداختند. نظیر این ابتکار در تمام محل‌هایی که کمونیست‌ها سازماندهی شده بودند، که شامل «اتحادیه‌ی ماهیگیران چینی در هنگ‌کنگ» که قرار بود اولین اعتصاب سراسری مبارزان واقعی را ۱۲ ماه بعد پیاده کند، دیده می‌شد.

در تمام این کارها، کمونیست‌ها با سایر رادیکال‌ها و آنارشیست‌ها در مقاطعی که اهدافشان با هم تلاقی می‌کرد، همکاری نمودند، این در حالی بود که نفوذ کمونیست‌ها نسبت به تعدادشان بسیار گسترده‌تر بود.

در سال ۱۹۲۱، حزب کمونیست به طور رسمی تأسیس گردید و به عنوان یک حزب لنینیستی سازماندهی شد که حدود پنجاه عضو داشت و در کنارش صدها جوان فعالیت داشتند. در کمیته‌ی مرکزی آن سه تن عضو بودند و چن تو-سیو دبیرکل آن بود. اولین برنامه‌ی حزب، برچیدن نظام سرمایه‌داری و جانشینی آن با دیکتاتوری پرولتاریا و موظف کردن حزب به وقف خود در راه سازماندهی، تبلیغات و جذب طبقه‌ی کارگر تعیین گردید و تصمیم بر این گرفته شد که این برنامه تا سال بعد کامل گردد و در کنگره‌ی سال ۱۹۲۲، یک

استراتژی گسترده و کامل و همه جانبه اتخاذ گردید. اما در کنگره‌ی سال ۱۹۲۱، حزب خط‌مشی مشخص خود را در رابطه با همکاری با حزب ناسیونالیست "یات-سم" به هر حال ارائه داد. برخلاف سیاست جبهه‌ی متحد، "کنگره‌ی اول" با انتقاد از "سون" خود را از ناسیونالیست‌ها مستقل نگاه داشت.

نخستین جنبش کارگری

در اواسط سال ۱۹۲۱، حزب یک "دبیرخانه کارگری" در شانگایی تأسیس نمود که شعبه‌هایی در ووهان، تسینان، پکینگ، کانتون و چانگ‌شا داشت. این دبیرخانه در اعتصابات‌هایی که برای بهتر کردن وضع کارگران به راه افتاد، نقش قابل ملاحظه‌ای داشت. اولین اعتصاب از نوع اعتصاب اکتبر ۱۹۲۱، بر علیه کمپانی تنباکوی انگلیسی-آمریکایی در شانگایی بود. در ژانویه ۱۹۲۲، اتحادیه‌ی ماهیگیران چینی در هنگ‌کنگ اعتصاب کردند. اتحادیه‌ی ۱۰ هزار کارگر را به اعتصاب کشید. کارگران بخش‌های دیگر در هنگ‌کنگ و کانتون از این اعتصاب پشتیبانی کردند (البته سون یات-سن هم از آن‌ها حمایت نمود). سپس کل کارگران شانگایی و سایر قسمت‌های کشور از این اعتصاب حمایت کردند. در ماه فوریه آن سال، ۱۰۰ هزار کارگر در این اعتصاب شرکت کرده و عملاً هنگ‌کنگ را فلج نموده و بریتانیایی‌ها را مجبور به قبول شرایط اتحادیه و بالا بردن دستمزدها نمودند.

کمیونست‌ها سپس اقدام به ایجاد یک "اتحادیه‌ی کارگری سراسری" کرده و این اتحادیه اولین کنگره‌ی خود را در ماه مه سال ۱۹۲۲، در کانتون برگزار نمود. این کنگره مدعی نمایندگی حدود یک پنجم کارگران چین بود. در

این کنگره شعارهایی با خصلت کمونیستی در را بطنه با ۸ ساعت کار روزانه، همیاری دو جانبه و سرنگونی امپریالیست ها و خداوندگان جنگ های محلی داده شد. در سال بعد، طبق گزارشات رسمی، کمونیست ها ۱۵۰ هزار کارگر را در بیش از ۱۰۰ اعتصاب رهبری کردند.

موج این اعتصابات، در فوریه ی ۱۹۲۳ با سرکوب شدن اعتصاب کارگران راه آهن پکنینگ به نهایت اوج خود رسید. در این دوران کمونیست ها کوشیدند تا با یکی از خداوندگان جنگ های محلی به نام "وو پی فو" علیه دیگری به نام "تسو لین" کنار آمده و کارگران راه آهن را برای یک اعتصاب سراسری سازماندهی کنند و تشکیل کنفرانسی را در اول ماه فوریه ی ۱۹۲۳ اعلام نمودند. "وو" اما به این نتیجه رسیده بود که کمونیست ها عمر خود را کرده و دیگر بی فایده بودند. لذا جلسه را لغو کرد. اما این عمل او، مشوق اعتصاب ۱۰ هزار نفری بسیار قوی تری شد. در روز ۷ فوریه، افراد "وو" تمام اعتصاب کنندگان را در اطراف خط آهن به گلوله بستند. در این حادثه حداقل ۴۰ تن کشته و ۳۰۰ نفر زخمی گردیده و به دنبال آن هزاران نفر همکار خود را از دست دادند. ظاهراً "وو" در سرکوب این اعتصاب و اتحادیه از حمایت انگلیسی ها، برخوردار بود، تا به جنبش نوپایی که در حال رشد بود، در زمینه ی اتحاد درس عبرتی داده و در عین حال به طور موقت هم که شده از پیشرفت آن جلوگیری کند.

نفوذ کمونیست ها اما علیرغم تعداد کمشان بسیار زیاد بود. در اواسط سال ۱۹۲۲، تنها حدود ۱۲۰ نفر کمونیست با سازمان سراسری در چین در ارتباط بودند. در این حال آن ها در ۱۶ استان کشور فعال بودند. ساختارهای رسمی حزبی حداقل در ۱۰ منطقه وجود داشت و این البته جدا از کاری بود

که در درون جنبش کارگری انجام می‌گرفت. این سازمان‌های حزبی مسئولیت آموزش تنوریک کارگران، انتشار کتاب‌ها و مقالات تنوریک و سازماندهی جوانان، دانشجویان و زنان را به عهده داشتند. آنان حتی کوشیدند تا دهقانان را نیز سازماندهی کنند. این حزب از خط مشی لنینیستی پیروی می‌کرد و از سانترالیزم دموکراتیک برخوردار بود. و در کنگره‌ی سال ۱۹۲۲، چارچوب سازمانی خود را بر مبنای شکل روسی حزب کمونیست سال ۱۹۱۹ گذاشت.

کنگره‌ی سال ۱۹۲۲، هم چنین پیشنهاد اتحاد با حزب "یات-سن" را داد. این جبهه‌ی متحد که در خط بین‌الملل کمونیستی بود، از سیاست مبارزه با میلیتاریزم و امپریالیزم دفاع می‌کرد. در این اتحاد حزب کمونیست چین هم‌طراز حزب "یات-سن" قرار داشت و استقلال خود را حفظ نمود و کار خود را با جنبش کارگری ادامه داد و هدف نهایی خود را سرنگونی نظام سرمایه‌داری به طور کلی قرار داد. اما حقیقت این است که از این جبهه‌ی متحد برداشت متفاوتی شد و در تضاد با روح "کنگره‌ی دوم" و دیدگاه‌های کمونیست‌های پیشتازی هم چون "چن" واقع گردید.

در دورانی که حزب کمونیست چین در حال شکل‌گیری حزبی بود تا بتواند رهبری جنبش‌های مهمی هم چون جنبش‌های سیاسی و کارگری را به عهده گیرد، همواره از حمایت مالی روسیه و کمینترن برخوردار بود. بین‌الملل کمونیستی در پیشرفت این حزب جدید نقش فعالی داشت و برای این منظور از فرستادن نمایندگانی همچون "ویتنسکی" و سپس "مارینگ" و "جافی" به چین استفاده نمود. روسی‌هایی که انقلاب اکتبر روسیه را به ثمر رسانیدند، انسان‌هایی متعهد و انترناسیونالیست بودند و کارهای خود را از طریق

بین‌الملل کمونیستی انجام داده و از نظر سیاسی معتقد بودند که برای حفظ انقلاب شوروی و سوق آن به طرف سوسیالیزم باید انقلاب را در غرب نیز گسترده و البته در کشورهایی هم چون چین.

اما آن‌ها نمی‌توانستند امنیت کوتاه مدت دولت نوین کارگری را فدای انقلاب ضروری کشورهای دیگر نمایند. آن‌ها می‌دانستند که نظام سرمایه‌داری حاضر به دیدن موفقیت دولت کارگری نیست و در نتیجه روسیه را تا حد ممکن منزوی نمود. نزاع امپریالیست‌ها بر سر چین از نظر امنیتی به صلاح روسیه نبود. اگر چین تسلیم نیروهای بلوک امپریالیستی می‌شد، امپریالیست‌ها آن را بین خود تقسیم می‌کردند و در نتیجه‌ی آن روسیه نیز کاملاً به وسیله‌ی نیروهای دشمن محاصره می‌گردید. از این نظر، روسیه خواهان ثبات در چین بود، زیرا که این ثبات هم نیروهای مخاصم امپریالیزم را بیرون رانده و هم دوستی در همسایگی را به وجود آورده بود.

متأسفانه در آن مقطع نه دولت شوروی و نه کمینترن متوجه این توانایی حزب کمونیست چین در میزان موفقیتش، آن هم در دورانی به آن کوتاهی نشدند. در اوائل دهه‌ی ۱۹۲۰ این طور به نظر می‌رسید که سون یات‌سن در بیرون راندن قدرت‌های خارجی از کشور، موفق‌تر از کمونیست‌ها بود. لذا شوروی مستقیماً با سون وارد مذاکره شد و کمک‌های بسیاری را در راه نیازهای شدید سون، در اختیارش گذاشت. زمانی که قدرت و ظرفیت طبقه‌ی کارگر چین بر همه مشخص شد، دیگر زمانی بود که استالین در رأس بین‌الملل کمونیستی نشسته بود و او تنها به "سوسیالیزم در یک کشور" -روسیه- اهمیت می‌داد.

بنابر این در سال ۱۹۲۲، بین الملل کمونیستی خواهان ایجاد یک جبهه‌ی متحد با سون یات -سن و حزب کمونیست چین گردید. سون از تشکیل این جبهه‌ی متحد امتناع نمود، ولی برای این که از کمک‌های شوروی و تنها متحد خود در برابر دشمن محروم نگردد، توافق کرد که کمونیست‌ها به طور انفرادی به حزب او بپیوندند، به شرط این که به خط سیاسی او گردن نهند. سون علاوه بر این اظهار داشت که او در کمونیزم برای چین چیز موثری نمی‌یابد. مارینگ نیز که نماینده‌ی بین الملل کمونیستی بود، تمام شروط سون را پذیرفت. این حرکت مارینگ از طرف کمونیست‌ها با برخورد خوبی مواجه نشد و جلسه‌ی داخلی رهبری کمونیست‌ها در سال ۱۹۲۲، مفاد قرارداد این جبهه‌ی متحد را مردود اعلام کرد.

عاقبت کمونیست‌ها با تن دادن به پیوستن به ناسیونالیست‌ها سخت‌ترین شرایط سون را تضعیف کرده و حق عضویت در حزب کمونیست را برای خود محفوظ داشتند. اما مارینگ قبل از تصمیم به پیوستن به ناسیونالیست‌ها مجبور شد تا دیسپلین کمینترن را تهدید کند. لذا جبهه‌ی متحد از درون تنها یک "سازش" بود، تا حزب کمونیست چین بتواند خود را به روی پا نگهداشته و تا حدودی استقلال خود را نیز حفظ نماید، ولی قدرت حقیقی در دست حزب سون یات -سن بود که کمونیست‌ها حالا به آن تن داده بودند.

همان طوری که زمان بعدها نشان داد، این سازش در حقیقت به وسیله‌ی هیچ یک از دو حزب پذیرفته نشده بود و عاقبت به یک فاجعه‌ی سیاسی کشید، بخصوص زمانی که به اصرار استالین می‌بایستی از یک انقلاب "دو مرحله‌ای" می‌گذشت و ارزیابی او از ماهیت حزب سون یات -سن که به زعم او "بلوک چهار طبقه" بود که می‌توانست مردم را بر علیه امپریالیزم

متحد کند. این ارزیابی که برای توجیه چنین جبهه‌ی واحدی با شرایطی که کومیتانگ تعیین کرده بود، ارائه شد از طرف حزب کمونیست چین مردود اعلام گردید. حزب کمونیست چین بزودی دریافت که با قبول این ائتلاف، استقلال و قدرت عمل خود را از دست خواهد داد.

تروتسکی با وجود این که مخالفت خود را تا مدتی بعد، ظاهر نداشت، اما از ابتدا با این جبهه‌ی متحد مخالف بود. در سال ۱۹۲۷، او نظریه "بلوک چهار طبقه" را بی معنی اعلام کرد: «...به هیچ وجه این طور نیست که حلقه اسارت امپریالیزم چیزی مکانیکی است که بر گرده همه‌ی طبقات اجتماع چین به یکسان افتاده باشد. نقش با قدرت سرمایه‌ی خارجی باعث شده که بخش‌های بسیار قوی‌ای از بورژوازی ملی چین، بوروکرات‌ها و ارتش سرنوشت خود را با سرنوشت امپریالیزم پیوند بزنند...

«لذا نهایت خوش‌خیالی خواهد بود، اگر فکر کنیم که بین آن چه که بورژوازی کمپرادور -نماینده‌ی اقتصادی و سیاسی سرمایه خارجی در چین- نامیده می‌شود و به اصطلاح بورژوازی ملی شکاف عمیقی وجود دارد. خیر! این دو بخش از بورژوازی به طور غیرقابل مقایسه‌ای به هم نزدیک‌تر می‌باشند، تا بورژوازی به توده‌های کارگر و دهقان.

«بورژوازی ملی با حضور و رهبریش در درون این حزب، آن را بوسیله و آلت دستی برای کمپرادورها و امپریالیزم تبدیل کرده است...

«اشتباه بزرگی خواهد بود، اگر تصور کنیم که حضور امپریالیزم به طور مکانیکی همه‌ی طبقات چین را در مقابل خود با هم متحد می‌کند... مبارزات انقلابی علیه امپریالیزم تقویت اختلافات طبقاتی می‌شود، نه ضعف آن" (انقلاب چین و تزه‌های رفیق استالین).

بنا به عقیده‌ی تروتسکی، نیروهای انقلابی بر اساس پایگاه طبقاتیشان در برابر هم صف آرایی می‌کنند، نه بر اساس پایگاه‌های ملی. با چنین تحلیلی همه‌ی خطوط دیگر هم مشخص می‌شد -حزب پرولتاری نمی‌بایست زیر فرمان بورژواهای ملی باشد، بلکه باید بر علیه آن مبارزه کند. اما استالین بر این امر اصرار داشت که نیروهای کمونیستی اول باید وارد میدان با بورژوازی شده و علیه امپریالیزم مبارزه کنند. این خط مشی بود که عاقبت هم به یک فاجعه انجامید.

سازماندهی مجدد حزب بورژوا- ناسیونال (کومینتانگ)

روز ۴ سپتامبر سال ۱۹۲۲، سون یات-سن اعلام نمود که خواهان بازسازی دوباره‌ی کومینتانگ می‌باشد. با آغاز ژانویه سال بعد از آن، برنامه‌های او مورد تأیید قرار گرفته و از طرف "چن تو-سیو" و بین الملل کمونیستی روسیه مورد حمایت قرار گرفت. در این توافق‌ها، مقرر شد که "جافی" سفیر لنین در چین باشد. سون در سال ۱۹۲۳، شروع به ساختن یک ارتش ملی مستقل نمود و به این منظور "چیانگ کایچک" را به روسیه فرستاد تا هم سازماندهی نظامی را بیاموزد و هم با خود از روسیه اسلحه بیاورد.

حزب کمونیست چین در سومین کنگره‌ی خود، در ماه ژوئن سال ۱۹۲۳، رابطه خود با کومینتانگ را به بحث گذاشت. یکبار دیگر مارینگ به نمایندگی از طرف بین الملل کمونیستی برای حفظ "بلوک داخلی" قدم جلو نهاد و اذعان داشت که کومینتانگ می‌بایستی رهبری انقلاب ملی را در دست داشته باشد. از طرف چین و سایرین در درون بلوک مخالفت‌های قابل ملاحظه‌ای وجود

داشت، اما بالاخره همه بر موضع بین الملل کمونیستی توافق کردند و اضافه نمودند که حزب کمونیست چین همواره می توانست از استقلال خود در درون این ائتلاف برخوردار باشد. در حقیقت اما، همان طوری که کمونیست ها به زودی پس از آن آموختند، این "استقلال" خیالی بیش نبود. با وجود این که اعضای حزب کمونیست بودند که رهبری پیشروترین قشر طبقه ی کارگر را به دست داشتند، اما مسأله ی "استقلال" آن ها دستاویزی شد برای ملی گرایان محافظه کار بر علیه کمونیست ها و از آن برای به هم زدن رابطه بین دو حزب استفاده کردند.

با وجود تمام مخالفت ها و دشمنی ها از هر دو طرف، بالاخره در اولین کنگره ی ملی سال ۱۹۲۴، کمونیست ها نیز شرکت داشتند. کمونیست ها در تمام سطوح، بخصوص در زمینه ی سازماندهی و امور کارگری حضور داشتند. تنها جایی که کمونیست ها نتوانسته بودند، رخنه کنند، شورای نظامی کومینتانگ بود و این که نتوانسته بودند به درجات بالای این ارتش برسند. در "آکادمی نظامی وامپوا" (که به سال ۱۹۲۴ تأسیس گردید)، کمونیست ها و سوسیالیست های جوان یک ارتش اقلیتی را از فارغ التحصیلان جدید درست کردند، اما با وجود این رهبری حزب کمونیست چین بیش تر در سطوح سیاسی این ارتش بود تا نظامی آن.

در درون کومینتانگ، حزب کمونیست خود را به فراکسیون های متعددی در آورد و پُرکارترین بخش حزب و سازمانده آن شناخته شد. در این مقطع، حزب کمونیست کوشید تا جناح های چپ درون کومینتانگ را بر علیه جناح راست شورانده تا بدینسان بتواند به بخش های کلیدی کومینتانگ دست یازد.

در این امر، البته آن‌ها تا حد قابل ملاحظه‌ای موفق شدند، اما بالاخره جناح محافظه‌کار را به مخالفت با خود برانگیختند.

پس از مرگ سون در سال ۱۹۲۵، محافظه‌کاران تدریجاً به قدرت خود در پس پرده افزودند که عواقب مصیبت باری برای حزب کمونیست به بار آورد. حزب کمونیست برای مثال دیگر قادر نبود چهره‌ی طبقاتی مستقلی را در برابر طبقه‌ی کارگر از خود ارائه دهد. کومینتانگ می‌خواست اهداف حزب را بالاخص به اهداف ناسیونالیستی درآورد و حزب کمونیست آمادگی این را نداشت که طبقه‌ی کارگر را با فکر به این که یک چین متحد می‌تواند به طور اساسی بر خواسته‌های آن‌ها چهره عمل ببوشاند، به گمراهی کشد. برخی از اعضای کومینتانگ زمیندار بزرگ و صاحب کارخانجات مختلف بودند. هدف اصلی کمونیست‌ها ایستادن در برابر این قبیل افراد بود.

چنین تضادهایی دشمنی را بین کمونیست‌ها و محافظه‌کاران تقویت می‌کرد. در خصلت کومینتانگ بود که این دشمنی را دامن بزند. در سال ۱۹۲۴، حزب کمونیست، دوباره آماده‌ی ترک این ائتلاف شد و بار دیگر فشار از جانب بین‌الملل کمونیستی و تغییراتی در وضع سیاسی جبهه‌ی متحد، آن‌ها را در درون این ائتلاف حفظ کرد. طبقه‌ی کارگر دوباره شروع به بازسازی خود، پس از کشتار ۷ مه کارگران راه آهن گردید و به سازماندهی اعتصابات در کانتون و شانگایی پرداخته و همزمان به بازسازی اتحادیه‌های کارگری پرداخت. همکاری‌ای در این امور بین حزب کمونیست و کومینتانگ صورت گرفت که اختلافات آن‌ها را برای مدتی در خود دفن کرد. چهارمین کنگره‌ی حزب کمونیست چین (۲۵ ژانویه) از جبهه‌ی متحد تشکیل شده بود. اما چن به انتقاد از آن و کمونیست‌ها پرداخت که بیش از اندازه از کومینتانگ اطاعت

می‌کردند. در این کنگره (حدود ۱۰۰۰ نفر شرکت داشتند) تصمیم گرفته شد که از مقررات سخت ورود به حزب کاسته شود و بیش تر خود را به یک حزب پرولتری توده‌ای تبدیل کند، به جای صرفاً جمع عده‌ای روشنفکر.

حوادث سال ۱۹۲۵

در اواخر سال ۱۹۲۵، حزب کمونیست چین بیش از ۱۰ هزار عضو داشت - موج سنگینی از اعتصابات سراسری چین را فراگرفت. متأثر از فعالیت کمونیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری جدیدی شکل گرفت و به علت ستم و خشونت شدید امپریالیست‌ها هزاران هزار چینی به ملی‌گرایان و کمونیست‌ها پیوستند.

به دنبال آسان‌تر کردن شرایط عضویت در حزب کمونیست چین، تعداد زیادی از کارگران رادیکال دسته دسته به حزب گرویدند. تضادهای ما بین کمونیزم و ناسیونالیزم بورژوایی روز به روز ظاهر گشته و قابل ملاحظه بود، اما خط مشی استالین هم چنان ثابت ماند.

اعتماد بازیافته در میان کارگران را می‌شد در اعتصابات شانگایی که در آن کارگران علیه صاحبان ژاپنی صنایع پارچه بافی بلند شده بودند، به چشم دید و در رابطه با کارگران راه آهن، اتحادیه‌ی سراسری کارگران راه آهن، دومین کنگره‌ی خود را در فوریه ۱۹۲۵، تشکیل دادند. رهبران اتحادیه قوی ماهیگیران چین نیز به حزب کمونیست پیوستند و لذا "اتحادیه عمومی سراسری کارگری" متشکل از ۱۶۶ اتحادیه‌ی کارگری در سال ۱۹۲۵ به وجود آمد و در کنگره‌ای که در همان سال برگزار نمود، بیش از نیم میلیون کارگر شرکت کردند. این اتحادیه اکنون قادر بود تا بر بخش قابل ملاحظه‌ای از

کارگران چین نقش مؤثر داشته باشد. در سال ۱۹۲۷، حزب کمونیست مدعی داشتن ۳ میلیون کارگر سازماندهی شده گشت - اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری در زمینه‌های مختلف دانماً در حال شکل‌گیری بودند و با به وجود آمدنشان به چپ می‌گرویدند.

در ماه مه سال ۱۹۲۵، یکی از نگهبانان کارخانه پنبه شانگایی یک اعتصاب کننده را (که از ماه فوریه تا آن زمان در اعتصاب بود) کشت. این اتفاق بارها پیش آمده بود و لذا در این رابطه و در روز ۲۸ ماه مه، کمیته‌ی مرکزی حزب به منظور اعتراض اعلام تظاهراتی در روز ۳۰ مه را کرد. در پی گردهمایی هزاران تظاهرکننده در "جاده‌ی نانکینگ"، "پلیس توافقات بین المللی" به فرماندهی یک افسر انگلیسی شروع به تیراندازی کرده و در نتیجه ۱۰ نفر کشته و تعدادی زخمی و دستگیر شدند. جواب این حرکت خشونت آمیز، گذاشتن تظاهرات بزرگ تری شد که اعتصاب عمومی اول ماه ژوئن را به همراه داشت. یک "اتحادیه‌ی عمومی سراسری کارگری" در شانگایی بنیان گذاشته شد که تحت رهبری حزب کمونیست اداره می‌شد.

اعتصابات و اعتراضات به سایر شهرهای چین سرایت کرد و در هنگ کنگ و کانتون اعتصاب به اوج خود رسید. در روز ۲۳ ژوئن سربازان فرانسوی و انگلیسی بر روی این جمعیت عظیم تظاهرکننده شلیک کردند. بیش از ۵۰ تن در این حمله کشته شدند. این حرکت به اعتصاب شدت بخشید و حتی محافظه‌کاران هم به اعتصاب‌کنندگان پیوستند و در تحریمی که از طرف اعتصاب‌کنندگان بر هنگ کنگ اعمال گردید، آن شهر به طور کلی فلج گردید. اعتصاب‌کنندگان برای این که مبادا به کار تحمیلی وادار شوند، از هنگ کنگ به کانتون رفتند و این حرکت آن‌ها نیروهای امپریالیست را نیز کاملاً

خلع سلاح کرد. این اعتصاب که از طرف ملوانان نیز مورد حمایت قرار گرفت، ۱۶ ماه ادامه یافت. این اعتصاب، طولانی‌ترین اعتصاب در تاریخ چین می‌باشد. به مدت بیش از یک سال، تنها گهگاهی یک کشتی وارد بنادر هنگ‌کنگ می‌شد و یا آن را ترک می‌کرد.

باردیگر، رهبری این حرکت انقلابی بزرگ کمونیست‌ها بودند. از یک حزب کوچک چندنفری، متشکل از عده‌ای روشنفکر، حزب کمونیست چین تبدیل به یک حزب بزرگ شد که ده‌ها برابر آن عضو داشت و دو سوم اعضای آن را کارگران تشکیل می‌دادند.

مسئلاً جنبش ۳۰ مه، نه تنها بر اهمیت موقعیت حزب کمونیست تأثیر بسیار بزرگی داشت که حتی موقعیت جنبش ملی‌گرایان را نیز تقویت کرد؛ بازرگانان و شرکت‌ها و مغازه‌داران نیز به این اعتراض پیوستند. حزب کمونیست با این عناصر در داخل و خارج "جبهه‌ی متحد" کار می‌کرد و در عین حال، از این فرصت برای افزایش و تشدید تبلیغات و کار آموزشی خود در شهرها استفاده می‌برد.

کمونیست‌ها در این رابطه اقشار خاصی را مانند زنان و جوانان هدف قرار دادند و با ایجاد تشنج در میان دهقانان آن‌ها را تشویق به تشکیل انجمن‌های دهقانی در چندین استان نمودند. در سال ۱۹۲۷، انجمن‌های دهقانی مدعی گردید که بیش از ۹ میلیون عضو در ۱۶ استان دارد. اگر چه بیش‌تر کارهای سازماندهی در اوائل دهه ۱۹۲۰، به دست کمونیست‌ها انجام گرفته بود، ولی دهقانان بیش از هر قشر دیگر آماده حضور در مبارزات انقلابی شدند. با وجود همه‌ی این آمادگی‌ها، کومینتانگ باعث شد که حزب کمونیست دهقانان

را از حرکت و اقدام به تصاحب زمین‌ها باز دارد؛ همان کاری که در مورد اعتصابات انجام داد.

وضع ارضی واقعاً عوض شده بود. جنبش کارگری قوی، مبارزی به رهبری کمونیست‌ها شکل گرفته و بیشک اتحاد آن با کومینتانگ جنبش را به عقب می‌کشید. مبارزات کارگری حتی این قدرت را داشت که بعضی از بخش‌های بورژوازی را نیز به چپ بکشد و علاوه بر آن شرکت‌های امپریالیستی در شهرها و بنادر را ببندد. حزب کمونیست چین، دیگر متشکل از عده‌ای روشنفکر نبود، بلکه حزبی بود که پایه در میان طبقه‌ی کارگر داشت. حتی دهقانان به جنبش پیوستند و این جنبش به پشتیبانی از کارگران شهری انجام گرفت و نه بر علیه آن‌ها. وقت آن رسیده بود که کمونیست‌ها مردم ستمدیده را دعوت به برانداختن ستمگران می‌کردند. چه ستمگران خارجی و چه چینی.

به عبارت دیگر، وقت آن رسیده بود که حزب کمونیست چین جبهه‌ی متحد را رها کرده و به رهبری انقلاب می‌پرداخت. همان طوری که در سپتامبر ۱۹۲۶، تروتسکی گفت: "مبارزات انقلابی در چین از سال ۱۹۲۹ تا کنون، اکنون دیگر وارد مرحله‌ای تازه شده است. مهم‌ترین خصلت این مرحله تازه، حضور و دخالت اقشار وسیع پرولتاریا است که با اعتصاب‌ها و تشکیل اتحادیه‌ها ظاهر گردید. جنبش دهقانی به سرعت به سوی رشد بود. همزمان بورژوازی بازار و عناصر روشنفکر آن به سرعت داشتند به سمت راست کشیده شده و برخوردهای خصمانه نسبت به اعتصابات، کمونیست‌ها و اتحاد جماهیر شوروی می‌کردند.

"با توجه به این حقایق، تجدیدنظر بر روی روابط حزب کمونیست و کومینتانگ ضروری به نظر می‌رسد. سعی در نادیده گرفتن ضرورت چنین

تجدیدنظری، صرفاً با تکیه بر این که ستم ملی و استعماری در چین نیاز به حضور دائمی حزب کمونیست در کومینتانگ را دارد، در زیر ذره بین انتقاد، جان بدر نخواهد برد.

"جنبش چپ در میان توده های کارگر چین به همان اندازه به حقیقت نزدیک است که جنبش راست بورژوازی ملی. کومینتانگ... باید در حرکت گریز از مرکز مبارزات طبقاتی متلاشی گردد.

"...حزب کمونیست چین اکنون باید... برای مدت به دست گرفتن رهبری مستقل طبقه ی کارگر بیدار چین بجنگد."

تروتسکی سپس در ادامه می افزاید که این تأثیر قدرت سازماندهی شده طبقه ی کارگر است که بر روی خرده بورژوازی مؤثر می افتد، نه ماتوره های درونی کومینتانگ. استالینیست ها برعکس، فکر می کردند زمان کمونیستی یا شورایی چین هنوز نرسیده بود. آن ها می گفتند که حزب کمونیست آماده نبوده و این رهبری باید در دست کومینتانگ برای پیشبرد انقلاب ملی باقی باشد. حزب کمونیست، برای باقی ماندن در این جبهه ی متحد، مجبور بود، از خواسته ها و مبارزات خود بکاهد. همان طوری که تروتسکی بیان داشت: «علاقه... (بر این است که) بورژوازی را متقاعد کرد، نه اعتماد پرولتاریا را جذب نمود. این موضع گیری، فضایی را به وجود آورد که در آن چپ مجبور به عقب نشینی وسیعی در برابر راست، میانه روها و چپی های دروغین که رهبری کومینتانگ را به عهده داشتند، گردید." حوادث بعدی صحت تحلیل های تروتسکی را به اثبات رسانید.

در کنگره ی دوم کومینتانگ، مسأله ادامه ی جبهه ی متحد به وسیله ی جناح محافظه کاران مطرح گردید. اما میدان دست چپی ها بود. در درون حزب

کمونیست خیلی‌ها از جمله "چن"، فکر می‌کردند که وقت آن رسیده که کومینتانگ را رها کنند. اما کمینترن استالین باز هم غالب گردید. حزب کمونیست پذیرفت که کومینتانگ را هم چنان حفظ کرده و خود به کار خویش در چپ ادامه دهد و در برابر جناح راست بایستد، اما قبل از هر چیز سازمان خود را در زمینه‌هایی که کومینتانگ ضعیف بود، بسازد.

"چیانگ" اما افکار دیگری داشت. او صحبت از این را به میان آورد که کمونیست‌ها قصد "اغفال" دارند و در روز ۲۰ مارس سال ۱۹۲۶، حکومت نظامی اعلام کرد. او از حکومت نظامی بر علیه برخی مشاوران شوروی استفاده کرده و آن‌ها را در خانه‌هایشان حبس نمود. علاوه بر این، ۵۰ نفر از کمونیست‌ها را نیز دستگیر و ادعا نمود که آن‌ها نقشه بر علیه کومینتانگ کشیده بودند. چیانگ سپس اعلام داشت که او قصد به هم زدن اتحادش با روسیه را ندارد، بلکه فقط می‌خواهد آن‌هایی را که در این نقشه دست داشتند، دستگیر شوند. اما او به هر حال فعالیت حزب کمونیست را در کومینتانگ محدود کرد. این محدودیت‌ها شامل: محدود کردن تعداد کمونیست‌ها در نمایندگی کومینتانگ، تهیه‌ی لیست اسامی اعضای حزب کمونیست، گرفتن کلیه‌ی سمت‌های رهبری در کومینتانگ و دولت از کمونیست‌ها و جلوگیری از عضویت ملی‌گرایان بدون اجازه او در حزب کمونیست، می‌شد. علاوه بر همه‌ی این‌ها، قدرت عمل مستقل حزب کمونیست خارج از کومینتانگ نیز از حزب به طور کلی سلب گردید.

این کودتا بر علیه حزب کمونیست، در واقع قدرت و نفوذ خود چیانگ را در کومینتانگ محکم‌تر کرد. تنها رهبری که می‌توانست در برابر او از جناح چپ

بایستد "وانگ چینگ-وی" می بود که در آن زمان در اروپا به اصطلاح استراحت می کرد و در نتیجه این چیانگ بود که قدرت را به دست گرفته بود. چیانگ در این زمان دیگر، ماهیت خود را به روشنی نشان داده بود و این علیرغم آخرین اعلامیه اش در زمینه ی روابط دوستانه او با کمینترن و اتحاد جماهیر شوروی به شمار می آمد. او ادعا می کرد که منظور اصلیش تنها جلوگیری از کار اشخاص خاصی در حزب کمونیست و برخی روسی ها بود و قول داد که جناح ملی گرایان را نیز به همین نحو محدود نماید تا توازن حفظ گردد. اما بار دیگر، نمایندگان کمینترن (یعنی بورودین) با چیانگ موافقت کرد و از کمونیست ها خواست که سر به زیر انداخته و رهبری ملی را بپذیرند. با وجود این که وضعیت تغییر کرده بود، خط مشی استالین همواره چون گذشته باقی ماند. حزب کمونیست به رهبری "چن تو-سیو" می خواست جناح مستقل خود را بسازد، اما استالین بر حفظ جبهه ی متحد اصرار می ورزید، در حالی که در حرف می گفت که جناح خود را با چپ بسازید و مستقل باشید. استالین حزب کمونیست را در نداشتن توانایی در ساختن و حفظ جناح چپ کومینتانگ سرزنش می کرد، ولی آن ها را در عین حال از گرفتن قدرت در درون کومینتانگ منع می نمود و می گفت که باید کوشید تا جناح راست و مرکزی کومینتانگ را به جان هم انداخت. استالین در عین حال می خواست که کمونیست ها را از بورژوازی و خرده بورژوازی بدور دارد و معتقد بود که این عناصر هنوز هم می توانستند بر روی چپ تأثیر بگذارند.

حقیقت این است که هیچ یک از دستورالعمل های استالین معنی و مفهوم درستی نداشت. در درون کومینتانگ هیچ جناح چپ واقعی وجود نداشت و حزب کمونیست هم ضعیف تر از آن بود که بتواند این جناح را بسازد. رهبری

کومینتانگ به دست نظامیان راست و مرکزی بود و کمونیست‌ها تحت سلطه مانورهای چیانگ و خیانت‌های استالین قرار داشتند. به علت اصرار مسکو بر حفظ این جبهه متحد و شروطی که چیانگ در کومینتانگ گذاشته بود، حزب کمونیست کار چندانی برای برانگیختن جنبش توده‌ای کارگران بر علیه چیانگ نمی‌کرد، زیرا که آن به معنی برانگیختن آن‌ها بر علیه کومینتانگ جلوه می‌کرد. استالین بر زدن برچسب انقلابی به چیانگ اصرار عجیبی داشت و به حزب کمونیست دستور داد تا با او از در آشتی درآید.

برای بیش‌تر اعضا در رهبری حزب کمونیست، واضح بود که چپی بودن چیانگ تنها یک ژست بود، ولی آن‌ها برای مبارزه با چیانگ می‌بایستی از استالین می‌بریدند، تا برای اهداف خود بتوانند بجنگند. چپی که در درون کومینتانگ شکل گرفته بود، به دور "وانگ" جمع شده بود. وانگ نیز تمایل نداشتن خود را به مبارزه با چیانگ کاملاً بروز داده بود. آن‌گاه که وضع مشکل گردید، او سیاست را در برابر رفاه خویش در اروپا پشت سر گذاشت.

لشگرکشی شمالی

این تضادها زمانی باز هم بیش‌تر به چشم خورد که نیروهای شمالی (که می‌خواستند بر علیه خداوندگان جنگ‌های محلی برای ساختن یک چین متحد بجنگند) در ژوئیه ۱۹۲۶ به حرکت در آمدند. کمونیست‌ها به منظور کمک به این لشگرکشی، شروع به تحریک دهقانان در مسیری که این نظامیان می‌پیمودند، کردند. این دهقانان دیگر آماده گرفتن قدرت در کشور بودند و به این منظور کاملاً آماده مبارزه با زمینداران و خداوندگان جنگ‌های محلی گشتند. اما خط مشی جبهه‌ی متحد، مانع از انجام انقلاب اجتماعی در اطراف

و اکناف کشور می گردید. کمونیست ها و ملی گرایان تنها بر سر چند نکته می توانستند با هم توافق داشته باشند.

با شروع سال ۱۹۲۷، به کمونیست ها تحمیل شد تا دهقانان را کنترل کنند و از آن ها بخواهند که تنها بر علیه زمینداران بزرگ برخیزند و در نتیجه، زمینداران کوچک و آنان که در کومینتانگ بودند، از این امر محفوظ باقی ماندند. تا پایان سال ۱۹۲۶، ملی گرایان تنها کاری که توانسته بودند بکنند، این بود که اجاره زمین را برای دهقانان ۲۵٪ کاهش دهند. در این زمان، استالین به کمونیست ها دستور داد که جلوی حرکت دهقانان را بگیرند و نگذارند که این حرکت دهقانان باعث ایجاد دشمنی از جانب افسران ملی گرا (که خود زمیندار بودند) گردد.

همین وضعیت در شهرها و در میان طبقه ی کارگر شهرها حاکم بود. تظاهرات و اعتصابات مسلحانه کارگری در شهرها اقتصاد خداوندگان جنگ های محلی را به نفع لشگریان ملی گرا فلج نمود. اما به محض این که شهری به کنترل ملی گرایان در می آمد، اعتصابات ممنوع و تظاهرات مسلحانه جمع می گردید. برای حفظ جبهه متحد، حزب کمونیست مجبور بود که این اعتصابات را خاتمه دهد.

از یک طرف یک انقلاب بزرگ اجتماعی به علت اجرای سیاست های استالین، معلق مانده بود، از طرف دیگر استالین مرتب به حزب کمونیست گوشزد می کرد که از "ماده مستعد انقلابی" دولت "انقلابی ملی" استفاده کنند. استالین حزب کمونیست را در شکستن توافق های خود با کومینتانگ، به منظور گرفتن و تقسیم اراضی، منع نمود و در عین حال، موافق بود که سیاست های کومینتانگ در شهر برای برانگیختن خرده بورژوازی در برابر

سرمایه‌داران بزرگ و پایین آوردن اجاره‌ها باعث یک انقلاب توده‌ای می‌گردید.

ملی‌گرایان خواهان یک انقلاب اجتماعی نبودند، چه در شهرها و چه در دهات! و کمونیست‌ها این را به خوبی می‌فهمیدند، اما مجبور شده بودند که این جبهه‌ی متحد را حفظ نمایند و در عین حال هم نسبت به طبقه‌ی کارگر و دهقانان صادق باقی بمانند. وضعیتی غیرممکن به وجود آمده بود. برای حفظ جبهه‌ی متحد، حزب کمونیست تنها یک کار می‌توانست بکند و آن هم جلوگیری از حرکت انقلابی بود؛ حرکتی که خود در به راه انداختنش کمک کرده بودند. هر حرکت دیگری باعث عکس‌العملی از جانب کومینتانگ شده و نهایتاً جبهه‌ی متحد را از هم می‌پاشید.

شنگایی سال ۱۹۲۷

با نزدیک شدن لشکریان چیانگ به شنگایی، رهبری حزب کمونیست در شنگایی اعلام یک سری اعتصابات و اعتراضات بر علیه خداوندگان جنگ‌های محلی و امپریالیست‌ها (که قدرت را در این شهر به دست داشتند) کرد. در خط سیاست‌های گیج‌کننده استالین، حزب کمونیست تصمیم گرفت که کنترل شهر را گرفته و در آخر در اختیار نیروهای ملی‌گرای چیانگ قرار دهد.

زمانی که نیروهای چیانگ فقط ۳۵ کیلومتر از شهر فاصله داشتند، اعتصاب عمومی آغاز و شهر را فلج نمود. کمونیست‌ها در روز ۲۴ فوریه به اعتصابات خاتمه دادند، اما آماده حرکت‌های بعدی گشتند. نیروهای چیانگ که در طول مبارزه متوقف شده بودند، روز ۲۱ مارس دوباره به راه خود

ادامه دادند در این هنگام در شهر هم دومین اعتصاب عمومی سراسری اعلام گردید که این بار از حمایت افراد مسلح برخوردار بود.

کارگران، یک دولت کارگری که کاملاً شهر را در کنترل داشت، درست کردند و خواهان بهبودی هرچه بیش‌تر شرایط کاری کارگران گشتند. در این هنگام ارتش چیانگ خارج شهر مستقر گشته بود و در سایر شهرها کمونیست‌ها و رهبران اتحادیه‌های کارگری تحت فشار ملی‌گرایان قرار داشتند. بالاخره در چند شهر بزرگ چین ملی‌گرایان به پاکسازی کمونیست‌ها پرداختند و به دنبال آن ۱۹ تن از کمونیست‌ها را نیز ماه بعد از آن در پکینگ اعدام نمودند.

چیانگ بلافاصله پس از ورود به شانگایی و استقرارش در شهر به کودتایی علیه کمونیست‌ها دست زد. او در این راستا دولتی را هم مقرر کرد که با نیروهای واپسگرا متحد شده و یک نمایش نظامی پیاده نمود. کمینترن هنوز هم معتقد بود که جبهه‌ی متحد را باید حفظ کرد، حتی در این زمان که کاملاً بدیهی بود که چیانگ آن را از هم خواهد پاشید.

به کمونیست‌ها دستور داده شد که آماده یک کودتا شوند، اما باعث آن نشوند و به این منظور حتی اگر لازم آید، اسلحه خود را پنهان کنند و البته آن‌ها حق جدا شدن از کومینتانگ را نداشتند. در این زمان، با وجود این که روزنامه حزب کمونیست، از خطر وجود یک اختناق به دست ملی‌گرایان هشدار می‌داد، کارگران داشتند برای چیانگ هله هله می‌کردند و مقدمش را مبارک می‌شماردند. یک نیروی کوچک در میان کمونیست‌ها تعلیم دیده و آماده مبارزه مسلحانه بود، اما دستور داشت که عمل نکند. در نتیجه حزب کمونیست و به دنبال آن کلیه‌ی سازمان‌های کارگری فلج گردید.

روز ۱۲ آوریل، کشتار چیانگ در شانگایی آغاز گردید. حزب کمونیست و کلیه‌ی سازمان‌های کارگری در یک حرکت، درهم کوبیده شدند و اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری غیرقانونی اعلام گردید و خیلی از رهبران کمونیست مجبور به فرار از شهرها شده و یا پنهان گشتند. در ظرف چند روز، هزاران چپی کشته یا دستگیر شده و جنبش کارگری به شکل بسیار وحشیانه‌ای متلاشی گردید. چیانگ دولت ملی دیگری در "نانگینگ" - و در مقابل دولت "ووهان" (جناح اپوزیسیون) که آن هم جناحی ملی‌گرا بود - اعلام کرد.

لشگریان چیانگ و نیروهای ارتجاع قرار گذاشته بودند (ظاهراً در پنهان) که برای چند روزی به خیابان‌ها شانگایی ریخته و برای زهرچشم گرفتن، کارگران را به طور اتفاقی دستگیر و اعدام کنند. تظاهرات بی‌معنی شده بود، طبقه‌ی کارگر مسلح نبود و برای مبارزه متقابل تعلیم ندیده و آمادگی نداشت. این البته در حالی بود که کمونیست‌ها این کشتار جمعی را پیش‌بینی می‌کردند، زیرا که دیده بودند که چیانگ از ورود سپاهیان خود به شهر برای کمک به کارگران هنگام گرفتن شهر خودداری کرده بود، اما کمونیست‌ها آمادگی رهبری کارگران را در برابر چیانگ نداشتند. کشتار کمونیست‌ها و کارگران و اختناق موجود نیز در سایر شهرها همین نتیجه‌گیری را به بار آورد.

روز ۶ آوریل (یعنی شش روز پیش از شروع این کشتار)، استالین خواهان خاتمه دادن به این جبهه‌ی متحد گردیده بود: "چرا جناح راست را از خود دور نماییم زمانی که اکثریت با ما است و جناح راست به ما گوش فرا داده است؟ ... چیانگ شاید هیچ‌گونه سمپاتی‌ای برای انقلاب نداشته باشد، اما

ارتش به دست او است و کاری جز این که از آن بر علیه امپریالیست ها استفاده کند، نمی تواند انجام دهد."

حقیقت این بود که چیانگ ارتش خود را از مبارزه با امپریالیست ها به دور نگاه داشت و امیدوار بود که به جای آن بتواند کارگران را سرکوب نماید. یک ماه پیش از آن، در تاریخ ۱۷ مارس، چیانگ چنین بیان داشت: "من هرگز نگفته ام که با کمونیست ها نمی توانم همکاری داشته باشم... من در عین حال، این را نیز روشن نمودم که از آن جایی که مخالف ستم کمونیستی هستم، هر گاه که آن ها بیش از اندازه رشد کرده و قدرت بگیرند، دست آن ها را کوتاه خواهم کرد." اگرچه تکرار حرف های چیانگ، ارزش نگارش را ندارد، اما بیان کننده ی آن چیزی است که استالین خواهان پنهانش بود: و آن این که استالین خود به چه طبقه ای تعلق داشت.

برخورد تروتسکی در رابطه با کودتای شانگایی حاکی از سرزنش استالینیست های کمینترن و چین بود. او از هیچ کاری برای این که اعضای حزب کمونیست چین، خط مشی استالین را نفی کنند، کوتاهی نکرد و آن ها را به این فاجعه که بعد پیش آمد هشدار داد و خط مشی سیاسی آن ها را محکوم کرد و به آن ها می گفت که طبقه ی کارگر، طبقه ای نیست که وارد معامله گردد. در زمانی که "پراودا" از کودتا و خونریزی چیانگ "ابراز تأسف" می کرد، تروتسکی چنین نوشت: «بارها و بارها در جلسات حزب خود می شنویم که جناح "چپ افراطی" و کارگران چینی در شانگایی را به طور عموم محکوم می کنند به این که چیانگ را با حرکت های تند خود، به این خونریزی تشویق کرده اند.»

برخورد استالین اما در رابطه با این کودتا در درجه‌ی اول این بود که اصلاً موضوع را به زبان نیاورد و در درجه‌ی دوم موضوع به هر جایی به جز جایی که به آن مربوط می‌شد، وصل کند.

دو هفته پس از کشتار عمومی، کمینترن یک جلسه تشکیل داد و "ان ام روی" کسی که قرار بود از چین گزارش بدهد، از همه چیز گفت به جز کودتای چیانگ. «اگر ما حرف‌های تخیلی "روی" را به مطالبی عینی و واقعی تبدیل نماییم، این طور می‌توانیم نتیجه بگیریم که کودتای ضد کمونیستی چیانگ، رابطه بین کمونیست‌های درون کمینتانگ را با حزب کمونیست تقویت کرده است.» لذا "بلوک چهار طبقه" همواره پایدار ماند و تنها لازم گردید تا جناح بورژوازی بزرگی را که چیانگ نمایندگی‌اش می‌کرد، برچید. خط مشی ائتلافی حزب کمونیست و کمینتانگ نیز همواره باقی ماند و تنها کافی بود تا جناح راست کمینتانگ را که چیانگ نمایندگی می‌کرد، برچیده و با جناح چپ کمینتانگ جایگزین کرد. این بود راهنمایی حزب کمونیست شوروی در کنگره‌ی پنجم حزب کمونیست چین. «(پنگ سو-تسه، رهنمود به تروتسکی درباره‌ی چین)

به بیانی ساده، استالین، چیانگ را از این بلوک برداشته و جای او "وانگ" (رهبر کمونیست‌های کمینتانگ) و "وو هان" (رهبر دولت ملی گرای چین) را گذاشت. در نتیجه خط مشی او قبل و بعد از کودتا همواره ثابت باقی ماند و فقط ارتباط چیانگ با کمینتانگ نادیده گرفته شده و وانگ به مقام رهبری رسید. تمام این‌ها البته بدون توجه به واقعیت رخ داد که چیانگ و وانگ هر دو در یک حزب بودند. وانگ دائماً از روبرو شدن با محافظه‌کاران کمینتانگ خودداری می‌کرد، حتی در زمان کودتا و همان طور که استالین

بعدها گفت، در این زمینه هیچ گونه مدارکی وجود نداشت: «کومینتانگ انقلابی با حضور ووهان که قصد مبارزه با میلیتاریزم و امپریالیزم را دارد، می‌تواند در حقیقت تبدیل به ارگانی انقلابی -دموکراتیک و دیکتاتوری دهقانی گردد.»

این حرف‌ها دقیقاً همان مطالبی هستند که استالین دو ماه پیش از آن درباره‌ی چیانگ زد و آن زمانی بود که چیانگ نقاب چپی بودن را بر چهره‌ی خود داشت. استالین همان طوری که آن موقع مهر رهبری را بر پیشانی چیانگ زد، اکنون هم همین کار را با وانگ کرد. حالا نیز دوباره حزب کمونیست باید از رهبری تازه و حتی چپی‌تر کومینتانگ اطاعت می‌کرد و هیچ گونه حرکت و تحریکی ضد کومینتانگ نمی‌کرد. دو نفر از اعضای حزب کمونیست به مقام وزارت کار و وزارت کشاورزی "دولت انقلابی" ووهان رسیدند. این‌ها نه تنها هرگز نتوانستند دولت را به سوی چپ سوق دهند که برعکس، جلوی حرکت انقلاب را نیز گرفتند. بار دیگر جنبش انقلابی فلج گردید؛ بار دیگر کارگران و دهقانان هیچ صدای مستقلی نداشتند، هیچ حزب مستقلی وجود نداشت که مدافع منافع آن‌ها باشد.

تروتسکی در این رابطه، در جلسه‌ی کمیته‌ی چینی گفت: «... استالین (مسئولیت را) به عهده می‌گیرد و می‌خواهد تا بین الملل هم مسئولیت مشی سیاسی کومینتانگ و دولت ووهان را به عهده گیرد، همان طوری که او خود به طور مرتب مسئولیت مشی سیاسی دولت چیانگ را به عهده گرفت. ما هیچ گونه وجه اشتراکی با این سیاست نداریم. ما نمی‌خواهیم کوچک‌ترین مسئولیت دولت ووهان و رهبری کومینتانگ را به عهده گیریم. ما شدیداً کمیته‌ی را به رد این مسئولیت گوشزد می‌کنیم... سیاستمدارانی از نوع وانگ

در شرایط مساعد، به سرعت و ۱۰ برابر آن چه که با کارگران و دهقانان وحدت می‌کنند، با جناح‌هایی مانند چیانگ متحد می‌شوند.»

پیش‌بینی بالا دقیقاً همان چیزی بود که کم‌تر از دو ماه بعد از آن پیش آمد و کشتار بیش‌تری از کارگران و دهقانان را دربرداشت. خواسته‌ی تروتسکی این بود که حزب کمونیست با کمک شوروی سپاه کومینتانگ را تحت کنترل در آورده و برعلیه افسران ارتجاعی، زمینداران و امپریالیست‌ها متحد شود. تروتسکی از توده‌ی مردم انقلابی خواست که کومینتانگ را رها کرده و هیچ‌گونه امیدی به آن نداشته باشند. به جای آن مستقل مبارزه کنند و میانجی‌ها و واسطه‌گراها را نیز برچینند. «انقلاب بورژوا-دموکراتیک به جلو خواهد رفت و یا به شکل شورایی پیروز خواهد شد و یا اصلاً موفق نمی‌شود.» (سخنرانی دوم در زمینه‌ی مسائل چین ۲۴ مه ۱۹۲۷، تأکید در چاپ اصلی)

متأسفانه به جای پذیرفتن حرف‌های تروتسکی، کمینترن استالینستی، او را مسخره کرده و کوبید. وقتی که وانگ جنبش کارگری را سرکوب و ارتش دهقانی‌ای که به دور ووهان گرد آمده بود را به خاک و خون کشیده و کمونیست‌ها را از کومینتانگ اخراج و دستگیر نمود، استالین باز هم همان‌طور که انتظار می‌رفت، عمل کرد: او به جای این که اعتراف کند که تروتسکی درست می‌گفت، به تخیلات واهی خود پناه برده و اعلام کرد که انقلاب به «سطح بالاتر»ی رسیده است.

تروتسکی در عوض می‌گفت که انقلاب شکست خورده است و جنبش کارگری، اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست چین متلاشی شده است و برای ابراز این مطالب از مدارک واقعی استفاده می‌کرد - حقایقی که هم چون خیلی چیزهای دیگر به دست استالین مخفی شده بود. تروتسکی متذکر

شد که چین یک دوره ی ارتجاعی و ضدانقلابی در جلوی خود دارد، اما از نظر استالین اکنون زمان اعلام موجودیت حزب کمونیست چین فرارسیده بود و می توانست کومینتانگ را رها کند و به سازماندهی قیام های مسلحانه دست زند.

اعلام این گونه قیام ها چیزی جز ماجراجویی برای پنهان کردن خط سیاسی فاجعه آفرین استالین نبود. این قیام ها بیشک سرکوب می گردید که سرکوب هم شد. در "نانچانگ" انقلابیون مسلحی که بعد از اوت ۱۹۲۷ جان سالم به در برده بودند، همه از بین رفته و پراکنده شده بودند. به همین شکل قیام دهقانی "هونان هوپه" به شکست انجامید. در قیام ماه دسامبر آن سال تنها در کانتون، ۶۰۰۰ نفر کشته شدند.

حتی اگر برای حزب کمونیست چین پتانسیل زیرزمین رفتن برای حفظ ارتباط با کارگران و دهقانان باقی مانده بود، تا بتواند شروع به بازسازی خود نماید، قیام های استالین آن را هم از بین برد. انقلاب در آوریل شکست خورده بود؛ ماجراجویی های استالین بالاخره باعث شکست آن شد و تنها تعدادی انگشت شمار از کادر حزب باقی مانده بودند که مبارزه را دوباره شروع کنند. حزب کمونیست چین، به دست استالین، فرصت خود را از دست داده، گیج خرده و کارگران و دهقانان را گمراه کرده و عاقبت هم از بین رفت.

«مشی سیاسی بلشویکی نه تنها خصلت انقلابی دارد، بلکه باید واقع بین باشد... مشکل ترین وظیفه این است که تشخیص داده شود که چه موقع موقعیت انقلابی است و آن را دریافت و تا پایان پیش برد. اما به همین نسبت هم مهم است که تشخیص داده شود که چه زمان موقعیت تغییر کرده و وضع عوض می شود. هیچ کاری بی فایده تر و بی ارزش تر از آن نیست که مشت

خود را بعد از جنگ نشان داد...» (لئون تروتسکی، مسائل چین بعد از کنگره ششم، ۴ اکتبر ۱۹۲۸)

استالین در هر دو زمینه شکست می خورد. «هم زمانی که کارگران را تحت اطاعت بورژوازی ملی درآورد، جلوی جنبش توده ای را گرفت، از افسران ارتجاعی حمایت کرد... استالین سپس تمام تقصیرها را به گردن چن تو- هیسو انداخته و او را از حزب اخراج کرد؛ حزبی که او خودش درست کرده بود. استالین واقعاً "قبرکن انقلاب دوم چین" بود. (تروتسکی "استالین و انقلاب چین" ۲۶ اوت ۱۹۳۰)

الیزابت میلوارد

انتشارات Workers Liberty

ترجمه: سارا قاضی



نشر کارگری سوسیالیستی